

# هنوز آواز می‌آید که سعدی در گلستانم

نگاهی به ردپای «تذکره الاولیاء» در «گلستان» به مناسبت روز بزرگداشت سعدی

## حمیدرضا فهندژ سعدی\*

تقدیم به علی پاک‌بین‌جو یکی از مهم‌ترین آثاری که بر ذهن و زبان سعدی تأثیر بسزایی نهاده، تذکره الاولیای عطار است و این موضوع کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. شواهد بسیاری را در تأیید این دیدگاه فراهم آورده‌ام که البته این نوشته کوتاه مجالِ ارایه و بررسی همه آنها را نمی‌دهد. ناگزیر، به آوردن چند نمونه بسنده می‌کنم تا خوانندگان محترم اندکی با شگردهای وام‌گیری سعدی از دیگر آثارِ سترگِ زبان فارسی آشنا شوند.

یکی از شگردهای پنهان سعدی که در بخش‌هایی از گلستان و بوستان به کار رفته این است که کوتاه‌گفته‌های عارفان و زاهدان را که غالباً جنبه داستانی ندارند، می‌گیرد و آنها را با مهارتِ تمام تبدیل به یک حکایت می‌کند. به مثال زیر از گلستان توجه فرمایید:

«عابدی را حکایت کنند که شبی ده من طعام بخوردی و تا سحر ختمی [قرآن] در نماز بکردی، صاحب‌دلی شنید و گفت اگر نیم‌نانی بخوردی و بخفتی بسیار از این فاضلتر بودی؛

اندرون از طعام خالی دار

تا در او نورِ معرفت بینی

تُهی از حکمتی به علت آن

که پُری از طعام تا بینی

(کلیات سعدی، چاپ هرمس، ص 100).

سعدی برای پرداختن این حکایت، دست‌کم به سخن سه تن از مشایخ تذکره الاولیاء نظر داشته است. در واقع مضمون و نتیجه هر سه قول را در کارگاه خیال خویش ذوب کرده و سکه‌ای نو از نظم و نثر، در کمال

اختصار ضرب کرده است. سخنان مورد نظر را از تذکره الاولیاء (تصحیح شفیعی کدکنی، سخن، 1398) میخوانیم:

«[ذوالنون مصري] گفت حکمت در معده‌ای قرار نگیرد که از طعام پُرآمده بُوَد» (ص 148)

«[ابوسلیمان دارانی گفت] يك لقمه از حلال شبی کمتر خورم دوستر دارم که شبی تا روز نماز کنم، زیرا که شب، در آن وقت درآید که آفتاب فرو شود و شب، در دل مومنان آن وقت درآید که معده‌اش از طعام پُر شود» (ص 278).

«[ابوالعبّاس قصّاب] گفت هر مُریدی که در خدمت درویشی قیام کند، آن، وی را بهتر بُوَد از صد رکعت نمازِ افزونی، و اگر يك لقمه طعام کمتر خورد وی را بهتر که همه شب نماز کند» (ص 696).

همانطور که مشاهده میشود در چند گزاره اخیر سخنی از عابد بسیارخوار نیست و مخاطب این مشایخ هرکسی میتواند بوده باشد. سعدی برای ساختن فضای داستانی و تأثیر حداکثری بر مخاطب و احتمالاً برای کمرنگ کردن اقتباس خود از تذکره الاولیاء، دست به تغییراتی زده است: گزاره‌ها را در هم آمیخته، عابد بسیارخوار را بدان افزوده و مشایخ یادشده، یعنی ذوالنون مصري، ابوسلیمان دارانی و ابوالعبّاس قصّاب را در کسوت يك «صاحب‌دل» معرفی کرده است.

گاه سعدی جملات تذکره را با کمترین تغییر ممکن به نظم کشیده است به گونه‌ای که خواننده را به حیرت وامی‌دارد. مانند این بیت درخشان در گلستان:

«هر که عیبِ دگران پیش تو آورد و شِمُرد

لاجرم عیبِ تو پیشِ دگران خواهد بُرد» (کلیات سعدی، ص 80).

«[حسن بصري] گفت هرکه سخن مردمان به تو آورد، سخنِ تو به دیگران برد» (تذکره الاولیاء، ص 43).

گفته اخیر در بعضی منابع کهن به صورت عربی «من نمّ لك نمّ علیك» به شافعی، یکی از امامان اهل سنت، نسبت داده شده است (سیر اعلام النبلاء، چاپ بیروت، 10/99).

در جایی دیگر از گلستان، حکایتی درباره يك خطیب بدصدا آمده است که مردم از فریادهای بیهوده او به ستوه آمده‌اند و یکی از شنوندگان با زیرکی تمام، عیبش را به او تذکر می‌دهد. خطیب از آن تذکر شادمان میشود و در نتیجه توبه میکند که از آن پس، به آهستگی خطبه بگوید (کلیات سعدی، 188). سعدی در ادامه همین حکایت، چنانکه عادت اوست، ابیاتی را برای تأکید و نتیجه‌گیری هرچه بهتر به خواننده پیشکش میکند.

به قطعه زیر عنایت بفرمایید:

«از صحبتِ دوستی برنجم

کاخلاقِ بدم حسن نماید  
عیبم هنر و کمال بیند  
خارم گُل و یاسمن نماید  
کو دشمنِ شوخچشمِ ناپاک»

تا عیبِ مرا به من نماید (کلیات سعدی، 188)

چنانکه پیداست، سعدی از دوستی که عیبها و اخلاق ناپسند آدمی را زیبا می‌پندارد، دلِ خوشی ندارد و بر آن است که دوست حقیقی، آن دوستی است که عیبها و کاستی‌های همنشین خود را یادآور شود، مبادا آن عیوب را دشمنی از سرِ غرض متذکر شود. سعدی این مضمون را از تذکرِ الاولیاء، ذکر داود طایبی گرفته است. به گفت‌وگویی زیر دقت کنید:

«[به داود طایبی] گفتند: چرا با خلق ننشینی؟ گفت با که نشینم؟ اگر صِغار النَّاس است مرا به کار دین اثر نمی‌کند و اگر کبار النَّاس است عیب من بر من نمی‌شورد و مرا در چشم من می‌نگارد و می‌آراید. من صحبت خلق چه کنم؟» (تذکرِ الاولیاء، 262).

داود طایبی (درگذشته به سال 162ق) از زاهدان مشهور و در عین حال مردم‌گریز یا «مُتَبَتِّل» قرن دوم بوده است. منظور طایبی از «صِغار النَّاس»، ظاهراً طبقه عوام جامعه آن روز است که همنشینی با آنان برای او فایده معنوی نداشته است و آنجا که می‌گوید «کبار النَّاس» مرادش طبقه زاهدان و دانشمندان آن روزگار است که احوال و اقوالِ طایبی در نظر ایشان بسیار مقبول بوده است و در نتیجه عیب‌های احتمالی او را از هر نوع که بوده، نادیده می‌گرفته‌اند.

در جای دیگر گلستان حکایت شخص بدرفتار و گستاخی را می‌خوانیم که خردمندی را به باد دشنام می‌گیرد و آن خردمند برعکس با متانت و نرم‌خویی پاسخ می‌دهد که ای عاقبت‌بخیر! من از آن چیزهایی که تو می‌گویی بدتر هستم زیرا میدانم که تو، مانند خود من، از عیب‌هایم آگاه نیستی:

«یکی را زشت‌خویی داد دشنام

تحمّل کرد و گفت ای خوب فرجام

بتر زانم که خواهی گفتن آنی

که دانم عیب من چون من ندانی» (کلیات سعدی، 181)

سعدی ظاهراً این معنی را از سخنان یحیی پسر معاذِ رازی عارف و واعظ برجسته قرن سوم گرفته است ولی چنانکه پیش از این هم عرض کردم، شاعر ما در پاره‌ای موارد تغییراتی از جمله خلق شخصیت و دگرگونی طرفین گفت‌وگو را پدید می‌آورد که خود باعث می‌شود بافتِ جدیدی از روایت ایجاد شود. جمله زیر را از تذکرِ الاولیاء

بخوانید:

«گفتند جماعتی را می‌بینیم که تو را عیب می‌کنند. گفت اگر خدای مرا بخواهد آمرزید هیچ زیان ندارد مرا آنچه ایشان می‌گویند و اگر بنخواهد آمرزید، پس من بتر از آنم که ایشان می‌گویند» (تذکره الاولیاء، 382).

سعدی در جای دیگری نیز از سخنان و مناجات‌های شورانگیز یحیی بن معاذ به شکل واضحی برداشت کرده است. در پیشانی گلستان بی‌تی هست که همه با آن آشناییم:

«کرم بین و لطفِ خداوندگار

گُنه بنده کرده است او شرمسار» (کلیات سعدی، 4).

در تذکره‌ی الاولیاء شبیه الفاظ بیتِ بالا در دو موضع آمده است:

«[یحیی بن معاذ] گفت سبحان آن خدایی که بنده گناه می‌کند و حق از او شرم دارد» (تذکره‌ی الاولیاء، 375) و همو در مناجاتی می‌گوید: «الهی! زهی خداوندِ پاک که بنده گناه کند و تو را شرمِ کرم بود» (همان، 383).

برداشت‌های سعدی از تذکره‌ی الاولیاء منحصر به کتاب گلستان نمی‌شود بلکه نشانه‌هایی از تذکره را در غزلیات و قصاید سعدی نیز می‌توان دنبال کرد که در ادامه به دو مورد آن اشاره می‌کنم.

در یکی از قصاید برجسته سعدی که به صورت «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار» آغاز می‌شود و خوانندگان محترم از دبستان با آن آشنایند، بی‌تی آمده است که سعدی زیرکانه به رفتار یکی از زنان عارف قرن دوم هجری یعنی رابعه عدویه اشاره کنایه‌آمیزی دارد:

«صوفی از صومعه گو خیمه بزن بر گُلزار

که نه وقت است که در خانه بختی بیکار» (کلیات سعدی، 958).

سعدی در این قصیده، از بهار و بدایع آن می‌گوید و در بیت بالا، بی‌پرده به کسانی که در این موسم دلکش، کنج خانه یا خانقاه افسرده و بیهوده نشسته‌اند می‌تازد. اگر به احوال رابعه عدویه در تذکره‌ی الاولیاء خوب دقت کنیم، چنین احساس می‌کنیم که منظور سعدی از «صوفی» در این بیت، رابعه عدویه است:

«[یک روز رابعه] در فصل بهار در خانه شد و سر فرو بُرد. خادمه گفت: یا سیده! بیرون‌ای تا صنّع بینی. رابعه گفت: تو باری درون‌ای تا صنّع بینی، شغلتنی مشاهده‌ی الصّانعِ عن مطالعه‌ی الصّنع» (تذکره‌ی الاولیاء، 85).

منظور رابعه از جمله عربی بالا این است که فصل بهار اگرچه زیباست اما خود یکی از آفریده‌های خداوند (صانع) است و من در این لحظه با پروردگار خویش مشغولم و همین باعث می‌شود که از مخلوقات (که بهار هم یکی از آنهاست) چشم بپوشم.

گمان نکنم لازم باشد به خوانندگان فرهیخته یادآوری کنم که این مضمون بعدها در شعر حافظ به کمال رسیده است؛ به گونه‌ای که آثار اقتباس در آن نسبتاً کم‌رنگ است. بیت مورد نظر را از دیوان حافظ مرور می‌کنیم:

«خلوت‌گزیده را به تماشا چه حاجت است

چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است» (دیوان حافظ، غزل 33).  
تنها نکته‌ای که باید دانست این است که در شعر سعدی و حافظ، «صحرا» به معنای بیابان و کویر و مانند اینها نبوده است بلکه بیشتر به معنای سبزه‌زارها و تفرج‌گاه‌های حاشیه شیراز بوده است. حتی امروزه هم در شیراز به زمینی که در آن سبزی و صیفی‌جات می‌کارند، صحرا می‌گویند.

در حکایتی از تذکره آمده که يك روز شبلي عارف قرن سوم هجری در جمعی می‌گفت: «اگر حق تعالی مرا به قیامت مخیر کند میان بهشت و دوزخ، دوزخ اختیار کنم، از بهر آنکه بهشت مُراد من است و دوزخ مُراد اوست و هرکه اختیار خویش، بر اختیار دوست بگزیند مخذّث (پست و بدکار) باشد» این سخن شبلی را به جنید بغدادی اطلاع دادند. جنید گفت «شبلی کودکی می‌کند. اگر مرا اختیار کنند، اختیار نکنم. گویم: بنده را اختیار نیست. هرکجا فرستی بروم و هرکجا بیداری باشم که مرا اختیار، آن باشد که تو خواهی» (تذکره الاولیاء، 440).

چنانکه می‌بینید، اختلاف نظر این دو عارف بر سر آن است که اگر در روز قیامت به آنها اختیاری بدهند که مکان خود را انتخاب کنند، چه می‌کنند. شبلی با دلایلی که برای خود دارد، می‌گوید من دوزخ را انتخاب می‌کنم. جنید می‌گوید من اصلاً دست به گزینش نمی‌زنم و جایی می‌روم که خدا برایم در نظر بگیرد. همین اندیشه به سعدی رسیده است، با این تفاوت که او به آخرت و نعمت‌های آن هم التفاتی ندارد. اگر به سعدی اختیاری برای انتخاب بدهند، او فقط خود «حق»، آن محبوب ازلی و ابدی را انتخاب می‌کند:

«گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را» (کلیات سعدی، 524).  
آیا سعدی در این بیت تعریضی به پنداشته‌های جنید بغدادی و شبلی دارد؟ آیا این مضمون، همان نیست که بعدها در اندیشه‌های بلندنظرانه حافظ به اوج خود رسیده است:

اگر بر جای من، غیری بگزیند دوست، حاکم اوست

حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم» (دیوان حافظ، غزل 354)

بنا بر آنچه یادآور شدم، سعدی با تذکره الاولیاء آشنایی عمیقی

داشته و برای نگارش بعضی از آثار خود، به ویژه گلستان، آن را پیش چشم داشته است. این را هم بگویم که شناسایی اقتباس‌های يك اثر از اثر دیگر، همیشه به سادگی مثال‌های گفته‌شده نیست. در واقع، وجود شواهد واضح و تعدّد آنها، ما را به کشفِ اقتباس‌ها و برداشت‌های هنری پیچیده‌تر رهنمون می‌سازد. به بیانی دیگر، اوّل ما را مطمئن می‌کند که اثر مورد مطالعه از دیگری برداشت کرده است و سپس ما را تشویق می‌کند که در جست‌وجوی شواهد کمرنگ‌تر برویم. در مجموع چنین خوانش‌هایی برای درکِ عناصرِ شکل‌دهنده شاهکارهای زبان فارسی و چگونگی تکاملِ آنها ضروری است که شوربختانه آن‌گونه که باید به آن اهمیتی داده نمی‌شود.

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

یکی از مهم‌ترین آثارِی که بر ذهن و زبان سعدی تأثیر بسزایی نهاده، تذکرِ الاولیای عطار است و این موضوع کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. شواهد بسیاری را در تأیید این دیدگاه فراهم آورده‌ام که البته این نوشته کوتاه مجالِ ارائه و بررسیِ همه آنها را نمی‌دهد. ناگزیر، به آوردن چند نمونه بسنده می‌کنم تا خوانندگان محترم اندکی با شگردهای وام‌گیریِ سعدی از دیگر آثارِ سترگِ زبان فارسی آشنا شوند.

وجود شواهد واضح و تعدّد آنها، ما را به کشفِ اقتباس‌ها و برداشت‌های هنری پیچیده‌تر رهنمون می‌سازد. به بیانی دیگر، اوّل ما را مطمئن می‌کند که اثر مورد مطالعه از دیگری برداشت کرده است و سپس ما را تشویق می‌کند که در جست‌وجوی شواهد کمرنگ‌تر برویم. در مجموع چنین خوانش‌هایی برای درکِ عناصرِ شکل‌دهنده شاهکارهای زبان فارسی و چگونگی تکاملِ آنها ضروری است که شوربختانه آن‌گونه که باید به آن اهمیتی داده نمی‌شود.

## درنگی بر سه اقلیم سخن‌سرایي شیخ اجل

# ز خاکِ سعدی بیچاره بوی عشق آید

میلاذ نورمحمدزاده

سعدی شیرازی (درگذشته 691 ه. ق؟) از زمان ظهورش در عالم سخنوری تا

به امروز یکی از سرآمدان شاعر و نویسندگی در زبان و ادبیات فارسی بوده است. او توانسته است در دو حوزه نظم و نثر آنچنان استادی به کار بندد که بتوان ادعا کرد زبان سعدی یکی از معیارهای درست‌نویسی و حدّ غایی فصاحت و بلاغت است. هنر دیگر شیخ اجل، قلم‌فرسایی او در اقلیم گوناگون است. آثاری چون گلستان و بوستان و دیوانی عاری از تعقیدات لفظی و معنوی و با عناصر سازنده گوناگون مانند غزلیات و قصاید فارسی و عربی، مراثی، ملامّعات و مثلثات، ترجیعات، طیبات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم، رباعیات، مفردات و خبیثات گواه این گفته است. بنابراین کلیات سعدی از جهت تنوع ادبی اگر بی‌نظیر نباشد کم‌نظیر است. برای درک بهتر موضوع قسمت عمده آثار شاعر را به سه اقلیم تقسیم می‌کنیم تا شناخت بیشتری از مفتی ملّت اصحاب نظر و سودازده باد بهار به دست آوریم.

#### الف) اقلیم ادبیات عاشقانه

با گشودن دیوان و خواندن غزلیات نخستین اقلیمی که با آن آشنا می‌شویم «اقلیم عشق» است. در این اقلیم سعدی را شاعری می‌یابیم که ضمن شناختی عمیق و گسترده با چند و چون میراث عرفانی و با بهره‌گیری از زبان شعرایی چون سنایی غزنوی (درگذشته 545. ه. ق) و انوری ابیوردی (درگذشته 581 ه. ق؟) و آمیختن عنصر تجربه - که حاصل سال‌ها سیر و سیاحت اوست - با دو مورد پیشین غزلیاتی می‌آفریند که نظیره‌گویان هم‌عصر و پس از خود را در استقبال از غزلیاتش عاجز می‌گذارد. همان‌طور که پیداست در این وادی عشق حرف اوّل و آخر را می‌زند. مساله‌ای که در سراسر آثار سعدی سایه انداخته است و به نوعی جهان‌بینی او را می‌سازد چنانکه در بوستان باب سوم در عشق و مستی و شور و در گلستان باب پنجم در عشق و جوانی است. دامنه عشق حتی پس از هزار سال از مرگش امتداد می‌یابد چنانکه می‌گوید:

«ز خاک سعدی بیچاره بوی عشق آید

هزار سال پس از مرگش ار بینبویی»

#### ب) اقلیم ادبیات تعلیمی

اقلیم دیگری که سعدی در آن فرمانروایی می‌کند اقلیم ادبیات تعلیمی است. رمز قدرت سخنگوی شیراز را در این نکته باید دید که حکایت‌های بسیاری از بوستان و گلستان هر يك چون مثل سایر شده است و قرن‌هاست که ایرانیان در گفت‌وگوهای روزانه خود از میراث ادبی این دو کتاب بهره می‌برند. سعدی در این وادی از حاکمان و مردان سیاست گرفته تا کودک نابالغ روزه‌دار پند و اندرز می‌دهد. امیران و فرماندهان را به عدل و تدبیر فرا می‌خواند. چنان پدري

مشفق ممدوحانش را به تواضع و دوری از ستم بر زیردستان، فرمانبرداری از امر پروردگار، پاسبانی خاطر تهدیستان، طلبکار خیر بودن و انصاف داشتن دعوت می‌کند. طرفه آنکه همان‌طور خود در بوستان می‌گوید هرگز سر مدحت پادشاهان را نداشت و طبعش خواهان این گونه ادبی نبود امّا فکر اصلاح بی‌اخلاقی‌ها و نادرستی‌های مردان سیاست يك دم او را رها نمی‌کرد و در نهایت ستایش خود را با شهد پند آمیخت تا طریق صواب را به آنان بنماید. برای درك جهان‌بینی سعدی این مطلب را باید افزود که شاکله دنیای او را پند و اندرز در کنار عشق تشکیل می‌دهد. نگاه خیرخواهانه و سفارش به نیکی‌ها و به‌طور کل تفکر نصیحت‌گرانه در سرشت و ذات او جای دارد تا آنجا که در غزلیاتش هر جا فرصت دست داد جانب سخن را از عشق به سوی ادبیات تعلیمی می‌گرداند و می‌گوید:

«هزار بارش از این پند بیشتر دادم

که گرد بیهوده کم گرد و بیشتر می‌گشت»

نکته قابل ذکر دیگر آن است که این اقلیم خود از خرده‌اقلیم‌های دیگری تشکیل شده است که بنای دو کتاب بوستان و گلستان بر آن نهاده شده است. چنان‌که عناصر سازنده بوستان را ضمن باب عدل و تدبیر و رای که شرحش رفت این ابواب است: در احسان، در عشق و مستی و شور، در تواضع، در رضا، در قناعت، در عالم تربیت، در شکر بر عافیت، در توبه و راه صواب و در مناجات و ختم کتاب. سعدی گلستان را هم علاوه بر اقلیم عشق و جوانی در این خرده‌اقلیم‌ها نگاشت: در سیرت پادشاهان، در اخلاق درویشان، در فضیلت قناعت، در فواید خاموشی، در ضعف و پیری، در تاثیر تربیت، در آداب صحبت. با گذشتن از این اقلیم می‌گذریم و به بخش دیگری از دنیای شیخ اجل<sup>۱۱</sup> وارد می‌شویم.

### ج) اقلیم مراثی

مرثیه‌ها حاصل غم<sup>۱۲</sup>‌ها و سوز و گدازهاست. شاعران و نویسندگان بسیاری در زبان و ادبیات فارسی و با بهره‌گیری از احساسات شاعرانه خود در غم از دست دادن عزیزان و گاه حاکمان روزگارشان بخشی از دیوان خود را به مراثی اختصاص داده‌اند. بنابراین کمتر شاعری پیدا می‌شود که دیوانش این نوع ادبی را در خود نداشته باشد. سعدی هم از این حیث مستثنی نیست و در دیوانش چند مرثیه به فارسی و عربی یافت است. این اقلیم سعدی اگرچه به لحاظ وسعت با دو اقلیم پیشین برابری نمی‌کند اما از حیث هنرنمایی و استادی او در این وادی و بررسی سیر مرثیه‌سرایی در تاریخ ادب فارسی و نگاه سعدی به مرگ و زندگی و فرجام کار مردان قدرت اهمیت ویژه‌ای دارد. بیوفایی دنیا و عاریتی



بودن حیات آدمی و عبرت‌گیری از مرگ مفاهیم سازنده این سروده‌هاست که با دیگر اقلیم‌های سعدی مشترکاتی دارد. نخستین مرثیه ترجیع‌بندی است با این بیت ترجیع:

«نمیدانم حدیث نامه چون است

همی بینم که عنوانش به خوان است»

که سعدی در چهار بند مرثیه‌ای اثرگذار در سوگ سعد بن ابوبکر گفته است.

مرثیه دیگر سعدی قصیده‌ای چهارده بیتی در ذکر وفات امیر فخرالدین ابی بکر است. فخرالدین ابی بکر از وزرای اتابکان فارس بود. در این قصیده شاعر نام متوفی را نمی‌آورد. مطلع قصیده این است:

«وجود عاریتی دل در او نشاید بست

همان‌که مرهم جان بود دل به نیش بخت»

و بیت پایانی آن:

«گر آفتاب فرو شد هنوز باکی نیست

ترا که سایه بوبکر سعد زنگی هست»

هنرنمایی سراینده در این قصیده به اوج خود می‌رسد و درد حاصل از این فقدان را در بیتی چنین زیبا و نغز بیان می‌کند:

«چگونه تلخ نباشد شب فراق کسی

که بامداد قیامت در او توان پیوست»

عزالدین احمد یوسف شخصیت دیگری است که سعدی در قصیده‌ای بیست‌و‌چهار بیتی با ابیاتی درخشان به استقبال سوگ او رفت. این قصیده که در شمار زیباترین مراثی و از معروف‌ترین آنهاست این‌گونه آغاز می‌شود:

دردی به دل رسید که آرام جان برفت

وان هرکه در جهان به دریغ از جهان برفت

شاید که چشم چشمه بگرید به های‌های

بر بوستان که سرو بلند از میان برفت»

در ادامه مراثی می‌رسیم به غزلی که سعدی آن را در هشت بیت در سوگ سعد بن ابوبکر سرود. در بیت چهارم آن می‌سراید:

«نمرد سعد ابوبکر سعد بن زنگی

که هست سایه امیدوار فرزندش»

سعدی در مرثیه ابوبکر سعد بن زنگی قصیده‌ای در سیویک بیت سرود. مفاهیم این سروده با همان مفاهیم عبرت‌پذیری در دیگر آثار سعدی یکی است. چنان‌که در اوایل قصیده می‌گوید:

«دهان مرده به معنی سخن همی گوید

اگر چه نیست به صورت زبان گفتارش

که زینهار به دنیا و مال غرّه مباش

بخواهدت به ضرورت گذاشت يكبارش»

پس از این مرثیه‌ها به دو قصیده مهم فارسی و عربی می‌رسیم. پس از حمله سپاهیان هلاکوخان مغول که یکی از نتایجش ویرانی بغداد و سقوط حکومت درازمدت عباسیان بود، سعدی را بر آن داشت که به یاد روزگار جوانی که در نظامیه بغداد تحصیل می‌کرد ادای دینی به آن شهر و کشته‌شدگان کند. او با ذکر تصاویری از فجایع این حمله، شرح حال مردمان و جامعه آشفته و جنگزده آن روزگار را به خوبی ترسیم می‌کند. او می‌گوید اگر آسمان در این مصیبت خون‌گرید، حق دارد و رود دجله از خون کشته‌ها خونین است:

«دجله خونابست از این پس گر نهد سر در نشیب

خاک نخلستان بطحا را کند در خون عجین»

از کشتار وحشیانه لشکر متجاوز قیامتی بر پا شده است و کسی به فکرش خطور نمی‌کرد کاینچنان گردد چنین.

باری، اوج هنرنمایی و سخندانی سعدی را در مرثیه باید در قصیده بلند بالا و پرسوز و گدازش که به زبان عربی سروده است، جست‌وجو کرد. او در این شعر نود و دو بیتي نشان داد که نه تنها در زبان فارسی در غایت استادی است که در عربی دانی و عربی‌گویی نیز از نوابغ گویندگانی است که به این دو زبان شعر گفته‌اند. هر چند این اشراف استادانه او بر زیر و بم زبان عربی در گلستان به خصوص در دیباچه همایونش به خوبی آشکار است.

فرجام سخن آنکه اگرچه ویرانی بغداد و سره‌ای به نیزه شده کشته‌شدگان و تعرض افراد نادان بر دانایان سعدی را بر آن داشت تا آرزوی مرگ کند که کاش باد صبا پس از خرابی بغداد بر قبرش بگذرد امّا ایرانیان نام او را بر لوح ضمیر خود نگاشتند و يك دم از ترنم نظم و نثرش فارغ نیستند و او را چون زنده‌ای جاودان در خاطر دارند.

منبع: روزنامه اعتماد 1 اردیبهشت 1401 خورشیدی